

# سیاست خارجی آمریکا برشالوده اهداف دو حزب جمهوریخواه و دمکرات

نویسندگان:

هنری کیسینجر و سایروس ونس وزرای خارجه پیشین آمریکا

منبع: نشریه Foreign Affairs

Vol.66 - No.5 - 1988

○ حزب سیاسی، در آمریکا نیز چونان اکثر کشورهای غربی به مثابه وسیله‌ای برای فراچنگ آوردن قدرت و نیل به سلطه سیاسی و اداره دولت در چارچوب اهداف و نظریات حزبی تلقی شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد، معمولاً نیز حزب برنده پس از پیروزی، اهداف حزبی را در سیاست‌های داخلی و خارجی ملحوظ و مراعات می‌نماید.

در آمریکا، هر چند که گرایش‌های حزبی در انتخابات و در دوران تصدی هر یک از دو حزب دمکرات و جمهوریخواه مسلط بوده، مع‌هذا، شرایط بین‌المللی و منافع ملی و جهانی آمریکا ایجاب می‌نماید که یک حزب نتواند اهداف حزبی را بطور در بست عملی سازد. بویژه در دهه هشتاد، بسیاری از نظریه پردازان، دولتمردان و سیاست‌سازان آمریکایی به این نتیجه رسیده‌اند که گرایش‌های تک حزبی، سیاست خارجی را دچار عدم تداوم و ناپی گیری در سطح جهانی ساخته و در نتیجه به منافع حیاتی آمریکا لطمه زده یا خواهد زد.

از اینرو بسیاری از اندیشمندان علوم سیاسی آمریکا، از جمله «برژنسکی»، «کیسینجر» و دولتمردانی نظیر «ونس» و «شلینزنگر»، درصدد برآمده‌اند که اهداف و گرایش‌های دو حزب دمکرات و جمهوریخواه را بهم نزدیک ساخته و وحدت نظری، بویژه پیرامون مسائل سیاست خارجی بوجود آورند.

مقاله‌ای که در پی می‌آید نمونه‌ای از این تلاش‌هاست که بی‌تردید محتوای آن، نقشی تعیین‌کننده در سیاست و مآل اوضاع جهان در دهه ۱۹۹۰ ایفاء خواهد کرد.

هر چند نویسندگان مقاله مسائل گوناگون را صرفاً از دیدگاه منافع آمریکا نگریسته و برای توجیه سیاست‌های گذشته یا رهنمودهای آینده‌گاه به شعارهای ظاهراً زیبا متوسل شده و دست به تحریف حقایق زده‌اند، لکن از خلال نوشته‌های آنان تا حد زیادی می‌توان به نقاط قوت و ضعف، اهداف دراز مدت، و اصول نسبتاً پایدار در سیاست خارجی ایالات متحده پی برد.

● تصمیم گرفته‌ایم این مقاله را با هم به رشته تحریر در آوریم. زیرا باور عمیق ما بر آنست که «اجماع» و وحدت هدف دو حزب در سیاست خارجی آمریکا، اهمیتی بی‌چون و چرا دارد. بر سر پاره‌ای از گزینش‌های سیاست و خط مشی افتراق نظر داریم، با وجود این مجاب شده‌ایم که هدف ملی آمریکا باید در نقطه‌ای تثبیت شود.

چنانچه هدف ملی (آمریکا) با هر تغییر دولت در واشنگتن دوباره تعریف شود، ایالات متحده به عنوان عامل سیاست‌های «ناپی‌گیر» در جهان شناخته می‌شود. نوسان گرایش ملی میان جنگ طلبی میالغه آمیز و انتظارات غیر واقعی افزایش خواهد یافت. ملت‌های دیگر، دوستان یا دشمنان که نمی‌توانند در سیاست‌های خود روی استواری و ثبات رای ایالات متحده حساب کنند، راه خود را خواهند رفت و آمریکا را در حالتی از بیگانگی فزاینده رها خواهند کرد. امیدواریم که رئیس‌جمهور جدید، «تداوم» در سیاست خارجی آمریکا را ارج نهاد، وی باید بداند که با حفظ اصول، بهترین خدمت را به کشور کرده است. در این سال که انتقال قدرت سیاسی صورت می‌گیرد، و در مرحله جدید تنظیم سیاست خارجی که نقش‌های عمده در داخل و خارج دگرگون می‌شود، شناخت چندین هدف حساس را که دو حزب جمهوریخواه و دمکرات در پاره آن وحدت نظر دارند، برای حکومت بعدی آمریکا حیاتی می‌دانیم. بهر تقدیر، اگر بتوان به توافقی گسترده و عام بر سر اهداف اساسی سیاست خارجی نایل شد، آنگاه چهل و یکمین رئیس‌جمهور آمریکا خواهد توانست دوره تصدی خود را با برخورداری از پشتیبانی نیرومند عمومی، آغاز نماید.

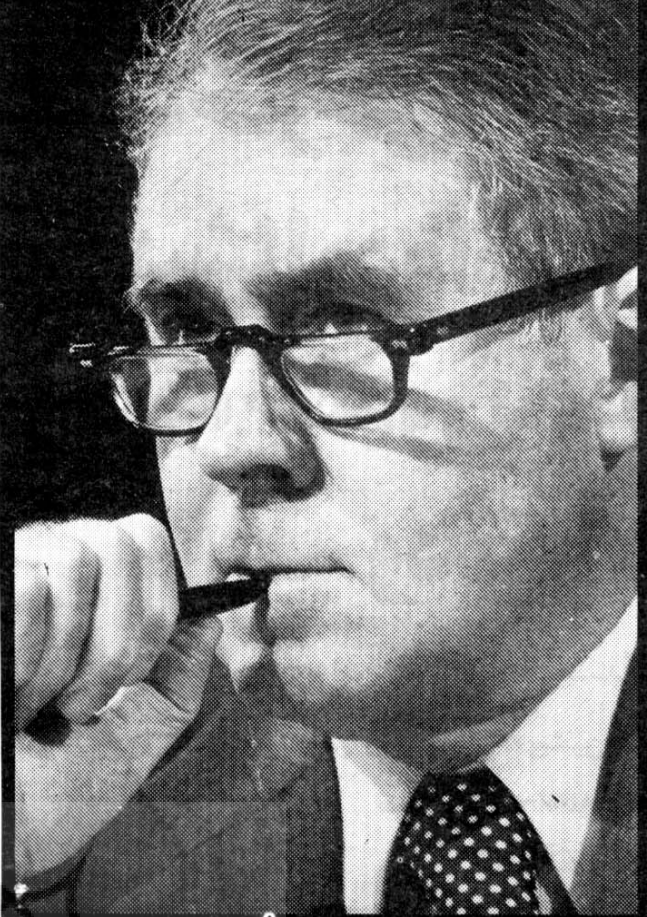
بسیاری از ارکان و ستون‌هایی که نظم جهانی بعد از جنگ بین‌المللی دوم بر آنها استوار گردیده، تا پایان قرن حاضر به نحوی اساسی دگرگون خواهد شد. انحصار هسته‌ای ما، از بین خواهد رفت و سهم نسبی آمریکا در اقتصاد جهانی به کمتر از نصف آنچه در چهل سال پیش بوده است خواهد رسید. دیگر کشورها که نقش‌های متنوعی ایفاء می‌کنند هم اینک آثار عمده‌ای بر منافع آمریکا گذاشته‌اند: اقتصاد ژاپن، اروپای غربی، و کشورهای «تازه صنعتی شده» مثال‌های بارزی به شمار می‌رود. چندین کشور عملاً سلاح‌های هسته‌ای را فرا چنگ آورده‌اند و دیگران توانمندی اکتساب سریع آن را دارند. مسائل قدیمی مربوط به امنیت شرق و غرب، هنوز وجود دارد. اما مشکلات تازه، چونان تروریسم دولتی و سوداگری بین‌المللی مواد مخدر نیز فوریت و اهمیت

یافته است. در عین حال پاره‌ای مسائل را که از دیر زمان وجود داشته است، نمی‌توان نادیده گرفت: نیاز مداوم ملت‌ها و کشورهای بسیار فقیر به کمک‌های بشر دوستانه.

فهرستی از تنگناها و محدودیت‌های فزاینده در راه کنش و اقدامات آمریکائیان را نیز باید مورد امعان نظر و مذاقه قرار داد. برغم قدرت عظیم نظامی آمریکا، توانمندی ما برای شکل دادن یک جانبه جهان، بنحوی روز افزون محدود می‌شود. حتی با برخورداری از پشتیبانی نیرومند داخلی، دیگر نمی‌توانیم به اندازه دوران بعد از جنگ، به تنهایی بار هزینه‌های مالی را در سطح بین‌المللی بردوش کشیم. تهدید و خطر شوری برای جهان آزاد، به ویژه با توجه به قدرت یافتن یک کادر رهبری اصلاح اندیش در اتحاد جماهیر شوروی، (حتی) از دیدگاه بسیاری از وفادارترین دوستان ما کاهش یافته تلقی می‌شود. این تصور گرایش بدان دارد که وابستگی غرب به نقش مسلط آمریکا را کاهش دهد. از این رو لازم است که ایالات متحده شکل‌های رهبری جامع‌تر و زیرکانه‌تری را به مرحله اجرا در آورد و مخصوصاً نقش عمده‌ای در تعیین و تعریف تهدیدهایی که متوجه متحدان غربی است ایفاء نماید.

از سال ۱۹۴۱ به بعد، مردم آمریکا بار مسئولیت‌های جهانی بردوش ایالات متحده را پذیرفته‌اند. اکنون به نظر می‌رسد که شمار فزاینده‌ای از آمریکائیان خواهان فعالیت کمتر آمریکا در صحنه بین‌المللی باشند. اینان اصرار می‌ورزند که دیگر ملت‌ها سهم بیشتری از مسئولیت‌ها و بار مالی مربوط به نگهداری نظم جهانی و رفاه بین‌المللی را بپذیرند. ما سرخوردگی و نومیدی نهفته در زیر این شیوه برخورد را درک می‌کنیم و قبول داریم که در دهه‌های آینده باید با این سرخوردگی به نحوی سازنده برخورد شود. اما در عین حال معتقدیم که این وظیفه رهبری ملی ماست که اجازه ندهد مشکلات بین‌المللی منافع مهم آمریکائیان و مدعای آزادی را به خطر اندازد.

ملت ما در آستانه عصر بین‌المللی تازه‌ای قرار گرفته است. در این مرحله، مهم آنست که یک میباحه ملی برای اندازه‌گیری که ایالات متحده آمریکا در دهه‌های آینده چگونه و در کجا باید از منابع دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی خود استفاده نماید. طیف گسترده‌ای از صاحبان مشاغل باید در این مباحثات درگیر بوده و مشارکت داشته باشند. در بالاترین سطح نظام سیاسی ما، کاندیداهای ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه و حزب دمکرات تنها نباید اقدامات تاکتیکی خاصی را تشریح کنند، بلکه باید پندارهای خود پیرامون نقش آمریکا در جهان را توصیف نمایند. امیدواریم آنها توضیح دهند که کدام یک از تعهدات بین‌المللی را تحکیم خواهند بخشید، کاهش داده یا به دیگران واگذار خواهند کرد. و



امید داریم که آنان این نکته را بپذیرند که ایالات متحده آمریکا پاره‌ای از تعهدات را جهت تامین منافع حیاتی خود بر عهده گرفته است که نمی‌توان آنها را بر شالوده اوضاع و شیوه‌های گذرا مورد تجدید نظر قرار داد. محدودیت‌های دیگری نیز وجود دارد که ظرف بیست سال گذشته بوجود آمده و تحول یافته است: قوه مقننه و رسانه‌های خبری، هر دو بنحوی فزاینده به صورت بازیگران نیرومندی در زمینه تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی آمریکا در آمده‌اند. نقش آنان موضوع و سوژه مناسبی برای مباحثه عمومی است.

قوه مقننه بموجب قانون اساسی مسئولیت‌های کاملاً روشن و مشخص در امر تامین مالی و نظارت بر سیاست‌های خارجی و دفاعی آمریکا دارد. باید کنگره را کاملاً از برنامه‌ها و اقدامات قوه مجریه مطلع ساخت و در صورتی که اکثریت کنگره، که منعکس‌کننده افکار عمومی است، سرسختانه با روش سیاست خارجی مخالفت ورزد به هیچوجه نمی‌توان آن خط مشی را ادامه داد. در همان حال، کنگره نیز نباید تاکنیک‌هایی برای سیاست خارجی آمریکا بیافریند و با درخواست ادای توضیحات زائد و بی‌مورد بار اضافی بر دوش مقامات عالی‌رتبه دولت بگذارد. مطمئناً راه‌های بهتری برای مشاوره و همکاری میان قوه‌های مجریه و مقننه وجود دارد تا اینکه وزرای خارجه و دفاع بیش از یک چهارم وقت خود را صرف شهادت دادن‌های تکراری در کنگره نمایند. وجود رابطه اعتماد میان کنگره و کاخ سفید، حتی در صورت وجود اختلاف نظر در مورد خط مشی حیاتی است. بهر حال این قبیل رابطه‌ها بطور اتوماتیک عمل نمی‌کند. هنگامی که در رهبری قوه مجریه خلا وجود دارد یا هنگامی که کنگره از حد خود فراتر می‌رود، نتیجه امریک سیاست خارجی روز بروز خواهد بود و بدین ترتیب منافع ملی ما تحت تاثیر فراز و نشیب‌های ناشی از نوسانات کوتاه مدت افکار عمومی و دسته‌بندی‌های در حال تغییر در کنگره قرار خواهد گرفت.

همچنین مطلوب خواهد بود که شناخت بهتری از تاثیر قابل ملاحظه رسانه‌ها بر امر تصمیم‌گیری در زمینه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا پیدا کنیم. پاره‌ای تنش‌ها همیشه میان رسانه‌ها و دولت وجود خواهد داشت. دولت می‌کوشد مطبوعات را برای توجیه مدعای خود مورد استفاده قرار دهد و رسانه‌ها بی‌گیرانند که اطلاعات بیشتری بدست آورند. هر دو طرف به رابطه پخته‌تری نیازمندند. بیشتر برخوردها میان رسانه‌های گروهی و دولت هنگامی رخ می‌دهد که روزنامه‌نگاران نقش خود را با نقش دولت عوضی می‌گیرند، یا زمانی که مقامات دولتی پوشش خبری مطلوب را مهم تر از نتایج سیاست و خط مشی تلقی می‌کنند. حدی از تفاهم و خویش‌نشان‌داری از هر دو طرف دارای اهمیت اساسی است.

در همان زمان که گزینش‌ها را تعریف و مشخص می‌نماییم، باید با نزدیک‌ترین متحدان و دوستان پیرامون جریان اندیشه و سنجش خود به رایزنی بنشینیم و مصرانه بخواهیم که آنان نیز به همین صورت عمل نمایند و آنگاه به تبادل نظر پیرامون یافته‌ها و نتایج حاصله پردازیم. ضرورت اساسی دارد که با شرکای اصلی خود اندازه و شکل دگرگونی‌هایی را که مد نظر داریم، بررسی کنیم. هنگامی که به تصمیمات مشترک دست یافتیم، - و ما معتقدیم که این امر امکان‌پذیر است - آنگاه باید بطور جمعی بنحوی دست به ایجاد تغییرات زینم که روابط دراز مدت فیما بین و اطمینان افکار عمومی به مصمم بودن ما به داشتن روابط نزدیک تقویت گردد.

بیش بینی می‌کنیم و انتظار داریم که با گذشت زمان نقش آمریکا در برخی از مناطق جهان احتمالاً کمتر به چشم بخورد. بهر حال در آینده‌ای قابل پیش بینی ایالات متحده همچنان باید به ایفای نقش عمده و غالباً حیاتی خود ادامه دهد. تا آینده‌ای بسیار دور، ایالات متحده آمریکا بزرگترین و نوآورترین اقتصاد جهان را در خود خواهد داشت، بصورت یک ابر قدرت هسته‌ای باقی خواهد ماند، و دارای رهبری فرهنگی و فکری، الگوی دموکراسی و جامعه‌ای خواهد بود که بطور استثنائی نیازهای شهروندان خود را به خوبی و کفایت تامین می‌نماید. و همین‌ها توانمندی‌های درخور توجهی است.

آمریکایی‌ها که بتوانند خود را با واقعیات بین‌المللی تازه تطبیق دهند و اجماع و اتفاق نظر گسترده‌ای بر سر منافع اولیه خود در جهان بوجود آورند، دلیلی برای خوشبینی بدست خواهد داد. فقط تلفیقی از افراط‌گرایی ایدئولوژیک در داخل، ابهام و سردرگمی میان گذشته و حال، ناکامی‌های اقتصادی داخلی، بیگانه‌ترسی یا فقدان اعتماد می‌تواند موجبات تضعیف نقش مرکزی ایالات متحده در امور جهانی را فراهم سازد.

برای روشن‌سازی اهداف و مقاصد فوق‌اصولی را که بایکدیگر بحث کرده‌ایم در مورد مسائل عمده سیاست خارجی بکار می‌گیریم و در ابتدا به هسته اصلی سیاست خارجی آمریکا یعنی موضوع روابط با اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازیم:

● تلفیقی از افراط‌گرایی ایدئولوژیک در داخل، سردرگمی میان گذشته و حال، ناکامی‌های اقتصادی داخلی، بیگانه‌ترسی یا فقدان اعتماد، موجبات تضعیف نقش آمریکا در امور جهانی را فراهم می‌سازد.

● در هردو سوی اقیانوس اطلس نسل تازه‌ای به پا خاسته و به بلوغ رسیده است که نه دیگر خطرات موجود در نخستین سالهای برپائی ناتو را حس می‌کند و نه تعهدی اخلاقی برای «همکاری» که ویژگی بارز دوران اولیه ناتو به شمار می‌رفت بر خود واجب می‌بیند.

● اصلاحات در ساختار نیروهای آمریکا، اکثراً نه به دلیل تغییر در ارزیابی خطرها، پیشرفت موفقیت‌آمیز در مذاکرات بین‌المللی، یا دست‌آوردهای تازه در زمینه تکنولوژی، بلکه بیشتر در نتیجه فشارها و محدودیت‌های بودجه‌ای صورت می‌پذیرد.

● پرداختن به پیشنهاد‌های افراطی یا خیال‌پردازانه نظیر غیراتمی ساختن اروپا، نابودی تمامی موشک‌های بالستیک، تعهد به خودداری از پیشدستی در کاربرد سلاح‌های هسته‌ای، یا ادعاهای مبالغه‌آمیز مبنی بر اینکه SDI سبزی مغیر قابل نفوذ خواهد بود، خدمتی به ناتو نخواهد کرد.

زادخانه‌های عظیم هسته‌ای که در اختیار دو ابرقدرت آمریکا و شوروی است، تعهد ویژه‌ای را در زمینه حفظ صلح جهانی به آنها تحمیل می‌کند. هر دو وظیفه اخلاقی و عملی دارند که از کشتار و همه‌سوزی هسته‌ای جلوگیری نمایند. اما این نفع مشترک در چهارچوب اختلافات عقیدتی و رقابت‌های ژئوپولیتیک پدیدار می‌شود.

امروزه، جوان شدن و جوان گرانی کادر رهبری شوروی، امیدهای تازه‌ای را در روابط آمریکا و شوروی برانگیخته است.

هر دو ی ما چندین بار میخائیل گورباچف را ملاقات کرده‌ایم و زمان قابل ملاحظه‌ای را به بحث و گفتگو با مشاوران نزدیک وی گذرانده‌ایم. خود گورباچف را بسیار باهوش یافتیم و مصمم که چاره‌ای برای شکست‌های اقتصادی شوروی با راه حل‌های سوسیالیستی، بیابد. بسیار شیوا استدلال می‌کند که ترجیح می‌دهد با غرب در صلح و سلم بسربرد و مایل است هزینه‌های پدافندی شوروی را بمنظور تخصیص منابع به بخش اقتصاد غیرنظامی کاهش دهد. در همان حال، تردید ندارم که گورباچف بنحوی استوار متعهد است که از هدف‌های بین‌المللی شوروی نیز دفاع نماید.

پس آثار عملی این ملاحظات و مشاهدات چیست؟ مثلاً هنگامی که گورباچف از «تعداد و موازنه منافع» سخن می‌گوید، منظور وی چیست؟ و دقیقاً، چگونه هدفهای مشروع شوروی را تعریف می‌کند؟ خط مشی ما در قبال شوروی نباید بر اساس سیاست تک‌حزبی آمریکا و یا بر پایه سیاست داخلی کرملین تعیین و تبیین گردد. علقه‌ها و هدف‌های غائی ما باید بر شالوده سیاست خارجی شوروی و مفهوم و برداشت خود ما از منافع ملی ایالات متحده استوار باشد.

هیچ رئیس جمهور آمریکا نمیتواند سیاست‌های خود در مورد شوروی را بر اساس نیات مفروض یک دبیر کل قرارداد دهد. نمی‌توان پیش بینی نمود که آیا گرایش‌های وی تحت فشارهای سیاسی داخلی بطور ریشه‌ای دگرگون خواهد شد یا نه. همانگونه که قبلاً نیز اتفاق افتاده، نفر بعدی ممکن است خط مشی کنونی را دگرگون سازد. همینطور نمیتوانیم وانمود کنیم که کادرهای داخلی کرملین را به حد کافی می‌شناسیم تا بدانیم گورباچف اصولاً موفق خواهد شد و به حیات سیاسی خود ادامه خواهد داد یا نه.

حتی «گلاسنوست» و «پرسترویکا» که ذاتاً برای غرب جذاب است، فی‌نفسه نباید بطور بنیادین روش ما را برامون چگونگی تنظیم روابط با اتحاد جماهیر شوروی تغییر دهد.

مبارزه‌ای گسترده میان اصلاح طلبان و محافظه کاران در درون حزب و حکومت شوروی جریان دارد. اما مهم تر از همه، آنچه میان آنان شکاف می‌اندازد روش تقویت و نیرومندسازی اتحاد شوروی است. بی تردید ما از آزادیهای بیشتر در اتحاد شوروی و افزایش مهاجرت اقلیت‌ها استقبال می‌کنیم. کاملاً طبیعی است که ما به نیروهای طرفدار تغییر، گرایش داشته باشیم، اما در نهایت امر، غرب فقط می‌تواند در حاشیه بر نتایج کشاکش و مبارزه‌ای که از شکست‌ها و تضادهای داخلی نظام شوروی منتج می‌شود اثر بگذارد و در نهایت اینها «مسائلی است که لزوماً نباید مورد علاقه مستقیم ما قرار گیرد.

تاکنون، موضوع اصلی - و تقریباً انحصاری - مذاکرات شرق و غرب را مساله کنترل تسلیحات تشکیل می‌داده است. هدف از این گفتگوها کمک به کاهش تنش میان شرق و غرب، بهبود روابط سیاسی و تسهیل ارتباط و تفاهم میان واشنگتن و مسکو بوده است. ما هر دو قبلاً در این گونه مذاکرات شرکت داشته‌ایم. در مورد انگیزه‌های نهفته در این گفتگوها با یکدیگر توافق داریم. قویا به پشتیبانی خویش از سیاست کنترل سلاح‌های استراتژیک ادامه می‌دهیم ولی در همان حال خاطر نشان می‌سازیم که بیش از حد نباید بر امر کنترل تسلیحات تکیه نمود و آن را به صورت تنها فشار سنج جو روابط آمریکا و شوروی درآورد. بیمان نیروهای هسته‌ای میان برد (INF) اولین موافقت نامه تسلیحاتی خواهد بود که ظرف بیش از ۱۵ سال میان دو کشور به تصویب می‌رسد. از آنجا که این موافقتنامه ساده‌ترین عناصر قابل تفکیک در دستور کار کنترل تسلیحات را شامل می‌شود، امضای آن با مسئله حفظ عناصر حیاتی و اساسی اتحادیه آتلانتیک برخورد پیدا نکرد. ولی بهرحال انعقاد موافقتنامه‌های آتی با اتحاد جماهیر شوروی، بسیار مشکل تر خواهد بود. «ابتکار پدافند استراتژیک» به نرم شدن مواضع شوروی در مذاکرات کمک کرده است. اما جای و مقام پدافندهای فضائی در معاهده تسلیحاتی بعدی یا در برنامه ریزی دفاعی غرب، بسیار ناروشن است. در حالیکه نگرانی و بیم از شوروی هنوز با برجاست، ارزش «ابتکار پدافند

استراتژیک» به عنوان برگ و مهره چانه زنی برای ایالات متحده، به علت مخالفت‌های داخلی کاهش یافته و صداهای اعتراض نسبت به این طرح بلندشده است. این مثال خوبی برای نشان دادن نیاز ما به اجماع داخلی است. هرچند که در مورد آرایش، پژوهش و گسترش «SDI» افتراق نظر داریم، لکن طرح مذکور باید ادامه یابد و دستاوردهای ناشی از آن حفظ شود. حتمی است که مرحله بعدی کنترل تسلیحات بر نیروها و جنگ افزارهای متعارف در اروپا متمرکز خواهد شد. جایگاه سلاح‌های متعارف و کاهش نیروها در هر نوع موافقت نامه کنترل تسلیحات در آینده، نگرانی عمده و اساسی غرب خواهد بود.

اعتقاد داریم که ناتو باید در پرتو مذاکرات احتمالی، ساختار قوا و برنامه‌های کنترل تسلیحات خود را مورد بررسی قرار دهد. هیچیک از ما بدون اینکه از میزان نیروها و سلاحهای قراردادی شوروی کاسته شود، از کاهش سلاحهای هسته‌ای کوتاه برد (میدانی) در اروپا حمایت نمی‌کنند.

متأسفانه، غرب هنوز به حد کافی مشق خود را در مورد جنبه‌های کلیدی کنترل سلاح‌های قراردادی انجام نداده است. پیرامون اهداف، آمار دقیق، یا وسایل و طرق قابل اعتماد و مطمئن برای برآورد نیروها و تجهیزات متعارف اتفاق نظر وجود ندارد. دولت آمریکا باید بهترین منابع علمی و فکری خود را بر مسائلی که پیرامون محدودیت یا کاهش نیروهای متعارف دور می‌زند، متمرکز نماید.

بهرحال مسلماً مذاکرات مربوط به سلاح‌های متعارف، پیچیده‌ترین مسئله در زمینه کنترل تسلیحات برای اتحادیه ناتو در دهه ۱۹۹۰ خواهد بود. همچنین بر این باور هستیم که زمان آن فرا رسیده است که گفت و شنود سیاسی میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بیش از پیش مورد تاکید قرار گیرد. روسها موافقت کرده‌اند که نیروهای خود را از افغانستان خارج سازند.

اگر این کار به شیوه‌ای انجام گیرد که به مردم افغانستان اجازه دهد رأساً سرنوشت خود را تعیین نمایند، ما آن را تحولی واجد اهمیت تلقی خواهیم کرد. در حال حاضر از اظهارات مقامات شوروی بیشتر مفهوم امنیت «متقابل» و «جمعی» مستفاد می‌شود تا مزایای یک جانبه.

آنان، هنگام بحث با مقامات غربی اصرار می‌ورزند که استراتژی‌ها و د کترین‌های نظامی شوروی «پدافندی» است و ظاهراً در پاره‌ای از گفتگوهای مربوط به کنترل تسلیحات نرمش بیشتری نشان می‌دهند. با وجود این، در غایت امر نمی‌توان اظهارات مقامات یک دولت را ملاک قرار داد، بلکه موضع‌های محکمی که در پشت میز مذاکره اتخاذ می‌کنند و اقدامات خاصی که انجام می‌دهند، محکی برای نیات واقعی آنان است. بدین ترتیب، پاره‌ای از مسائلی که نیازمند واکنش و پاسخ روسها می‌باشد عبارتست از: همکاری بین‌المللی علیه تروریسم دولتی، کاهش نیروهای متعارف شوروی تا حدی که به برتری نظامی آنان در اروپا خاتمه داده شود، و گام هائی که باید در جهت کمک به پایان یافتن مناقشات منطقه‌ای برداشته شود.

استنتاج کلی ما اینست که فرصتی استراتژیک برای بهبود مناسبات شوروی و آمریکا وجود دارد. مساله اینست که چگونه می‌توان از ارتباط متقابل نیروها به نحو مطلوب بهره جست. انجام این کار مستلزم تنظیم یک برنامه سیاسی مشترک میان آمریکا و اروپای غربی خواهد بود.

غرب باید با فکری باز به تدابیر پخته و گام‌های محتاطانه‌ای که می‌تواند منافع حیاتی آمریکا و شوروی را با هم آشتی دهد، متوسل شود. در این زمینه، فرصت بی سابقه‌ای برای گفتگو میان رئیس جمهور جدید آمریکا و رهبر شوروی در اوائل سال آینده وجود دارد. رئیس تازه‌ای برای قوه مجریه در کاخ سفید خواهد بود و میخائیل گورباچف نخستین دوره چهارساله زمامداری خود را به اتمام می‌رساند. وی سرگرم طراحی و تدوین دوازدهمین برنامه ۵ ساله کشورش میباشد که رهنمودی برای هدایت اقتصادی شوروی در دهه ۱۹۹۰ خواهد بود. احتمالاً وجود مسائل و مشکلات داخلی و تعادل تازه در نیروهای بین‌المللی می‌تواند رهبران شوروی را باین نتیجه برساند که گفت و شنود جدی و مداوم با ایالات متحده آمریکا، به نفع آن کشور است.

فراسوی این مرحله آغازین، ما به اجلاس منظم سران آمریکا و شوروی علاقه داریم، بطوریکه نشست‌های دور رهبر به عنوان پاداشی برای رفتار خوب، یا دلیل سازش و امتیاز دادن، یا شرط و محملی برای امضای موافقت نامه‌ها تلقی نشود.

با به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف، چشم اندازهای روابط اقتصادی آمریکا و شوروی، دوباره احیاء شده است. احتمالاً فرصت‌های تازه‌تری برای تجارت آمریکا با شوروی وجود دارد، هرچند که بعید است داد و ستد با غرب، بنحوی چشم‌گیر آهنگ و جهت اصلاحات گورباچف را تغییر دهد. جامعه بازرگانی آمریکا عملاً سرگرم بررسی آن چیزی است که به عنوان بازار



بالقوه رشد یابنده و بازتر اتحاد جماهیر شوروی تلقی می کند. نباید نگران آن باشیم که مناسبات اقتصادی گسترده با اتحاد جماهیر شوروی ممکن است به ایجاد خطرهای جدی اقتصادی بینجامد. چشم اندازی وجود ندارد که حجم بازرگانی و کمک مالی غرب به آن حدی برسد که زمینه های اقتصادی شوروی را بطور ریشه ای بهبود بخشد. هدف های تعیین شده گورباچف برای نوسازی، تا چند دهه تحقق نخواهد پذیرفت و ظرف این مدت اقتصاد کشورهای غربی حتی با آهنگی سریع تر رشد خواهد کرد.

با وجود این ایالات متحده آمریکا باید با دقت و احتیاط عمل کرده و سیاست بازرگانی خود را شکل دهد.

نخست، در زمینه انتقال تکنولوژی که موجب افزایش توانمندیهای نظامی شوروی می شود، باید توجه زیادی مبذول داشت. روسها همچنان بالاترین اولویت را برای کسب اطلاعات بازرگانی و نظامی حساس از غرب با هر وسیله ممکن، قائل خواهند بود. امیدواریم که رهبران کشورهای غربی درک کنند که اصلاح و رفعم اقتصادی در اتحاد جماهیر شوروی، به خودی خود به معنای فرصت های تجاری و بازرگانی تازه نخواهد بود. در واقع محدودیت ها و تضییقات حقوقی، اخلاقی و سیاسی ای که هر یک از طرفین بر مبادلات بازرگانی تحمیل می کنند، ادامه خواهد یافت. هردوی ما، جدا در مورد لزوم اصلاحیه هایی که اعطای شرط دولت کامله الوداد و تسهیلات مالی به شوروی را منوط و مشروط به تغییر سیاست آن کشور در زمینه مهاجرت اقلیت های می سازد، تردید داریم. قوانین شوروی در مورد مهاجرت افراد به خارج در دست تجدید نظر است، اما باید دید که آیا این دگرگونی ها برای تعدیل موضع آمریکا کافی تلقی خواهد شد یا نه.

### روابط با پیمان آتلانتیک

رئیس جمهور بعدی ایالات متحده آمریکا در اوائل دوره زمامداری و تصدی خود، شاهد چهلمین سالگرد بنیان گذاری اتحادیه آتلانتیک خواهد بود. ناتویکی از موفق ترین ترتیبات معاهده ای و پیمان ها در تاریخ به شمار می رود. این پیمان چهار دهه صلح را در اروپا حفظ کرده است و آمریکا را به کشورهایانی که دارای میراث فرهنگی مشترک و مشابه هستند، مرتبط می سازد. بنابراین پیمان آتلانتیک باید سنگ اصلی و زیربنای سیاست ایالات متحده را تشکیل دهد.

اما شرایط، در مقایسه با دوران اولیه ناتو، تا حد زیادی دگرگون شده است. انحصار هسته ای آمریکا در سال ۱۹۴۵، جای خود را به برابری اتمی با اتحاد جماهیر شوروی سپرده است. این وضع همراه با دیگر شرایط موجود در روابط شرق و غرب، پاره ای از محافل را در مورد ادامه تعهد آمریکا برای دفاع از اروپا، به تردید انداخته است. دومین دگرگونی اساسی پس از دهه ۱۹۴۰، رونق گرفتن اقتصاد اروپا و افزایش اهمیت جامعه اروپا به مثابه یک شخصیت اقتصادی و سیاسی است. این نکته، وسوسه برای رقابت شدیدتر اقتصادی با ایالات متحده آمریکا را ایجاد می کند و پاره ای از مسائل گسترده تر در روابط آمریکائیان و اروپائیان را مطرح می سازد. در هردو سوی اقیانوس اطلس نسل تازه ای بیا خاسته و به بلوغ رسیده است که نه دیگر خطرات موجود در نخستین سالهای تولد ناتو را حس می کند و نه تعهدی اخلاقی برای «همکاری» که ویژگی بارز دوران اولیه ناتو بشمار می رفت، بر خود واجب می بیند. افزون بر آن، عصر دیپلماسی فعال تر در رابطه با شرق، جدا از سیاستی که باید در قبال مسکو در پیش گرفته شود، هم آمریکائیان و هم متفقین را درگیر چالش ها و خطرات تازه ای می سازد.

بطور خلاصه، وضع اتحادیه آتلانتیک تحرك تازه ای را در استراتژی، دیپلماسی و روابط داخلی ایجاب می کند.

اینک زمان آن فرا رسیده است که ناتو نیز هدف های خود را از نو تعریف و تبیین نماید و وظایف تازه ای در برنامه کار خود قرار دهد. بلافاصله پس از انتخابات آمریکا، شرکای آتلانتیک باید ارزیابی مجدد و گسترده تری پیرامون رسالت و برنامه های خود طی دهه بعد بعمل آورند. شاید بتوان این کار را از طریق انتصاب گروهی از افراد برجسته و ممتاز در بخش خصوصی انجام داد. این ارزیابی تازه باید حداکثر ظرف ۱۲ ماه صورت پذیرد. ساختار جدید اتحادیه و چند و چون نیروها می باید براساس این تجدیدنظر و نیز پارامترهای روشن و واضح در مورد نحوه هدایت دور بعدی مذاکرات با شوروی بر سر کنترل تسلیحات، مشخص گردد.

ایالات متحده آمریکا باید آشکارا و بدون ابهام این نکته را روشن سازد که بدون مقادیر کافی و انواع لازم از سلاح های هسته ای و متعارف، دفاع از ناتو و نیز ایستادگی در برابر دشمنی که مجهز به سلاح هسته ای بوده و از جهت گونه های مهمی از جنگ افزارهای متعارف، دست بالا را دارد و همچنین برد سلاح های اتمی مستقر در خاک آن سراسر اروپا را می پوشاند، ممکن نخواهد بود.

● هدف های تعیین شده توسط گورباچف برای نوسازی، تا چند دهه تحقق نخواهد پذیرفت و در این مدت، اقتصاد کشورهای غربی حتی با آهنگی تندتر رشد خواهد کرد.

● مبارزه ای گسترده میان اصلاح طلبان و محافظه کاران در درون حزب و حکومت شوروی جریان دارد، اما مهمترین چیزی که بین آنها شکاف می اندازد، روش تقویت و نیرومندسازی اتحاد جماهیر شوروی است.

● نگرانی از اینکه مناسبات اقتصادی با اتحاد شوروی به خطرات جدی بینجامد، بی مورد است زیرا چشم اندازی وجود ندارد که حجم بازرگانی و کمک های مالی غرب به حدی برسد که اقتصاد شوروی را بطور ریشه ای بهبود بخشد. لکن در زمینه انتقال تکنولوژی که می تواند توانمندی های نظامی مسکو را افزایش دهد باید بسیار هوشیار بود.

● جایگاه سلاح های متعارف و مسئله کاهش نیروها در هر نوع موافقتنامه کنترل تسلیحات مهمترین نگرانی غرب در آینده خواهد بود در حالیکه پیرامون اهداف، آمار دقیق، وسایل و طرق قابل اعتماد برای برآورد نیروها و تجهیزات متعارف اتفاق نظر وجود ندارد.

پرداختن به پیشنهاد های افراطی یا خیال پردازانه نظیر غیراتمی ساختن اروپا، نابودی تمامی موشک های بالستیک، تعهد به خودداری از پیشدستی در کاربرد سلاح های هسته ای، یا ادعاهای مبالغه آمیز مبنی بر اینکه SDI سپری غیر قابل نفوذ خواهد بود، خدمتی به ناتو نخواهد کرد.

این گونه نظرات جذاب اما غیر عملی، مباحثات جدی پیرامون استراتژی آتلانتیک را تحت الشعاع قرار می دهد و داغ بدنامی را بر سلاح هائی می گذارد که در آینده قابل پیش بینی باید شالوده بازدارندگی معتبر و پدافند مؤثر بر اساس آنها استوار باشد.

اروپا بطور اجتناب ناپذیر سهم بزرگتری در دفاع از خاک خود خواهد داشت. این نکته بازتاب واقعیت قدرت اروپا است. بهمین ترتیب، احتمالاً از نقش نسبی ایالات متحده کم خواهد شد. هر چند که این مطلب به معنای کاهش تعهد آمریکا نسبت به دفاع از اروپا با تمام وسایل ممکن نخواهد بود. همکاری فزاینده دفاعی میان کشورهای اروپائی، احتمالاً در قالب یک نهاد پدافندی اروپائی، باید مورد تأیید و پشتیبانی قرار گیرد. با پیشرفت جامعه اروپا به سوی وحدت اقتصادی علمی و واقعی تا سال ۱۹۹۲، این موضوع بویژه حائز اهمیت خواهد بود که تا آن زمان ساختار تجدیدنظر یافته ای نیز برای دفاع اروپای غربی وجود داشته باشد.

چنانچه توانمندی اروپا در دفاع از جامعه آتلانتیک افزایش یابد، ایالات متحده با اتحادیه ای روبرو خواهد بود که اعضای آن از حس هویت بیشتری برخوردارند. اعضای اتحادیه غالباً نگرش ها و نظر های متضاد داشته اند. اختلاف نظر های داخلی ناتو را فقط نمی توان به استراتژی های اتحادیه در برابر پیمان ورشو محدود کرد. دیدگاه های مشخص اروپای غربی در قبال بحران های جهان سوم نیز می توانست وجوه اشتراک بیشتری داشته باشد. مع هذا، باور داریم که رهبران ناتو باید بفهمند که اگر اجازه دهند انشعابات و افتراق نظر های درونی اتحادیه بر سر مسائل برونی و خارج از آن بصورت زخم چرکینی درآید، توانایی اتحادیه برای همکاری و دفاع متقابل در محدوده ناتو و ملامت های حیاتی هر یک از اعضا مورد تهدید قرار خواهد گرفت.

ناید از اینکه آشکارا و به صراحت پیرامون نیاز به اصلاحات در اتحادیه آتلانتیک بحث می کنیم، حالت بوزش خواهی به خود بگیریم. برعکس، باید مباحثات نمایم که اروپا به آن اندازه از قدرت و نیرومندی رسیده است که می تواند به اهداف مشترک ما خدمت نماید. اتحادیه می تواند تغییرات و دگر گشت ها را بنحوی سازنده از طریق پیش بینی و تعدیل راهائی که استادانه، سنجیده و منطقی و مورد پشتیبانی افکار عمومی باشد، به سامان رساند. اگر ناتو به انتظار بحران بنشیند - نظیر اختلاف بر سر اینکه چگونه در برابر حرکت های عمده دیپلماتیک و نظامی شوروی واکنش نشان دهد و یا چگونه با بحران رکود اقتصادی شدید در غرب رویارویی نماید - چارچوب اتحاد آتلانتیک تحت فشار شرایط و رویدادهای نامطلوب خارجی به صورتی بدتر از آنچه هست در خواهد آمد.

نیروی سیاسی عمده ای که مخالف موجودیت ناتو باشد در غرب وجود ندارد. گاهی اوقات احزاب سیاسی بر سر چند و چون قضیه اختلاف نظر پیدا می کنند، اما نه در اینخصوص که بهر حال ناتو باید نیرومند و گوش به زنگ باشد. ممکن است که سیاستمداران میخائیل گورباچف را به انحاء متفاوت ارزیابی کنند، اما اتحادیه آتلانتیک نمی تواند سیاست های خود را بر شالوده سرنوشت و تقدیر قرار دهد. سرانجام، رویدادهای اخیر لهستان بار دیگر این واقعیت را به ما گوشزد و یادآوری می کند که رابطه میان اروپای شرقی و غربی باید همچنان در دستور کار باقی بماند.

قدرت اتحادیه غرب از ارزش های دموکراتیک مشترک و نیز توانائی آن در ابراز واکنش (گاه هماهنگ) به هنگام تغییر اوضاع و احوال یا تحول افکار عمومی، مایه می گیرد. غرب کاملاً توانمندی آن را دارد که خود را تجدید سازمان داده و آمادگی بیشتری برای دفاع از آزادی ها و رفاه خویش پیدا کند.

## اقتصاد جهانی

نقش آمریکا در جهان، ارتباط مستقیم با قدرت و عملکرد اقتصاد این کشور دارد. سیاست خارجی و خط مشی اقتصادی به نحوی فزاینده به یکدیگر وابسته شده اند. هنگامی که مادر مقام وزیر امور خارجه خدمت می کردیم، فقط اندکی از وقتمان صرف مسائل اقتصادی بین المللی می شد. وزیران خارجه بعدی این فراغت را ندارند. امروزه قدرت اقتصادی ایالات متحده حتی از آنچه دوستان و مخالفان بالقوه آمریکا تصور می کنند، اهمیت بیشتری دارد. در صورتی که اعتماد به اقتصاد آمریکا بیوسه تحت الشعاع کسری بودجه و موازنه بازرگانی قرار گیرد، دیگر نمی توان رهبری سیاسی آمریکا در جهان را حفظ کرد.

بنابه این دلایل، نقاط ضعف اقتصاد آمریکا می تواند در زمره جدی ترین و فوری ترین چالش های سیاست خارجی آمریکا برای رئیس جمهور آینده تلقی شود.

اگر بخواهیم از وارد شدن خدشه بیشتر به موقعیت بین المللی آمریکا جلوگیری نمایم، باید سریعاً یک نظم اقتصادی مناسب، استراتژی های اقتصادی روشن و دراز مدت که مورد پشتیبانی عموم باشد، و نیز کاهش های معقول در بودجه به اجرا گذاشته شود.

روزبروز بیشتر آشکار می شود که قدرت نظامی و حتی توانمندی های هسته ای ما فی نفسه به تلاش ما برای توفیق در بازارهای بین المللی کمکی نمی کند. در این زمینه، قدرت رقابت، دانش و مهارت، مداخلات خردمندانانه دولت، و نیز سطح قیمت ها، دستمزد و ارز، تعیین کننده موفقیت خواهد بود. اثر اقتصاد جهانی بر زندگی روزمره تمام آمریکائیان، شمار فزاینده ای از شهروندان، گروه های ویژه ذینفوذ، نهادهای خصوصی و عمومی، بازرگانان و نمایندگان منتخب را وا داشته است که در صدد کسب نفوذ در سیاست خارجی آمریکا برآیند. کسری مداوم بودجه آمریکا، هم اکنون به صورت یک منبع نگرانی داخلی و بین المللی درآمده است.

اینک، مطالب مربوط به تجارت بین المللی و مسائل مالی با شور و هیجان فراوان در مباحثات سیاسی ما مطرح می شود مخصوصاً بر سر این موضوع که چگونه می توانیم موقعیت رقابتی خود را اعاده نمایم. بعلاوه شهروندان ما از آن ناراحتند که سطح زندگی آمریکائیان مستقیماً تحت تأثیر تصمیمات اقتصادی متخذه در پایتخت های کشورهای دیگری که از نظر سیاسی و اقتصادی به نیرومندی ما نیستند، قرار دارد. این نکته به معنای بحث و استدلالی علیه دفاع و پدافند کافی نیست، بلکه تأکیدی است بر اینکه باید برای کاهش کسری بودجه و تراز بازرگانی خود، دست به دست هم دهیم.

نخستین مسئولیت هر رئیس جمهور، دفاع از اهنیت ملی است. با توجه به طیف گسترده تعهدات و مسئولیت های آمریکا و همچنین چالش های مداوم در برابر منافع این کشور، هزینه های دفاعی باید تا اینده نامعلوم بصورت یکی از اقلام اساسی بودجه باقی بماند. اما نقاط ضعف اقتصاد آمریکا، منابع در دسترس برای تأمین بودجه دفاعی، سیاست خارجی، و کمک های خارجی در سطح کافی را محدود می سازد. البته چنانچه نحوه ارزیابی خطرات تغییر یابد، مذاکرات با موفقیت روبرو شود، یا پیشرفت هائی در زمینه تکنولوژی بدست آید، در موضع گیری و استراتژی نظامی نیز باید جرح و تعدیل هائی بعمل آید. بهر حال در شرایط کنونی بسیاری از اصلاحات در ساختار نیروهای آمریکا، نه به دلایل فوق الذکر، بلکه بیشتر در نتیجه فشارها و محدودیت های بودجه ای انجام می پذیرد. حتی زمانی که اینگونه کاهش ها در بودجه دفاعی اثر ناگهانی بر وضع و موقع استراتژیک ما نداشته باشد، در دراز مدت می تواند، ایالات متحده را بسیار تضعیف نماید.

محدودیت بودجه عملاً روابط سیاسی دو جانبه حساس و حیاتی را بفرنج ساخته و این پرسش را پیش آورده است که آیا ایالات متحده توانائی حفظ باره ای از تعهدات نظامی خارجی خود، از جمله آن دسته از تأسیساتی که نیروهای آمریکا را قادر به دفاع از منافع خود و منافع دوستانمان در سراسر جهان می سازد، دارد یا نه. کاهش قابل ملاحظه منابع مالی موجود برای کمک به دوستانمان در جهان در حال توسعه، موجب ورود ضربه های شدید سیاسی و انسانی در بسیاری از کشورهای فقیرتر نیز گردیده است.

این کاهش ها، از جمله در مورد بودجه امور خارجی، روحیه و عملکرد آندسته از آمریکائیان را که در ماوراء بحار به منافع ما خدمت می کنند، ضعیف می سازد. در وزارت خارجه آمریکا بسیاری از مقام ها و پست ها نه به خاطر آنکه زاید است، بلکه از آن روی که نمی توانند بودجه آن را تأمین نمایند، حذف می شود. مسخره است که هنگامی که منافع ملی ما قاطعانه ایجاب می کند ۲۰۰ میلیون دلار کمک اضطراری در اختیار فیلیپین قرار گیرد، برای پیدا کردن منبع تأمین این مبلغ در اقتصاد ۴/۵ تریلیون دلاری خود دچار زحمت شده و تحت فشار قرار بگیریم.

خلاصه کنیم: توانمندی آمریکا برای نفوذ در رویدادهای خارجی و تضمین رفاه داخلی تا حدی زیاد به این مساله ارتباط پیدا می کند که چگونه می توانیم با سرعت اقتصاد کشور را سامان بخشیم. خوشبختانه هنوز این خود ما هستیم که این گونه تصمیمات را اتخاذ می کنیم. باید با این واقعیت روبرو شویم که اقتصاد و مصرف ما در سالهای اخیر بقدری گسترش یافته است که درمان و چاره آن مستلزم ایثار و فداکاری و رشد کندتر در سطح زندگی مردم خواهد بود. بهر حال در صورتی که این واقعیات اقتصادی را نادیده بگیریم نفوذ آمریکا در خارج اساساً دچار انحطاط شده و فرزندان ما بهای بی توجهی و افراط در تضعیف امنیت و توان رقابت اقتصادی را خواهند پرداخت.

(ناتمام)